

چارچوب شناسی دکترین جنگهای مردمی در پرتو

موازن حقوق بین الملل بشردوستانه

دکتر نادر ساعد^۱

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دهم، شماره ۳۵ تابستان ۱۳۸۶

چکیده

جنگهای مردمی از مقوله‌هایی است که در ادبیات نظامی از گذشته تا کنون مورد بحث و بررسی قرار گرفته و کارکرد و تأثیرشان بر تضمین امنیت ملی تجزیه و تحلیل شده است. با این حال، اغلب این تحلیلها تنها متکی به ملاحظات محیط امنیتی و نظم سیاسی و در پرتو مباحث تدوین و توفیق استراتژی امنیتی است، بدون اینکه به نقش نظم حقوقی (موازن نظم دهنده متکی به هنجارهای تنظیم کننده روابط جمعی) به نحو شایسته توجه شده و بهای لازم داده شود. نظر به اینکه مفهوم‌شناسی و عناصر تعریف و تبیین جنگهای مردمی در ادبیات حقوقی الزاماً تابع رویکردهای سیاسی و نظامی نیست، در این نوشتار به تحلیل رویکرد نظام حقوقی بین‌المللی در خصوص جنگهای مردمی و چارچوب کارکرد قانونی آنها در راستای دفاع از تمامیت ارضی پرداخته شده و در این راستا، ادبیات دو حوزه متفاوت اما به هم پیوسته مذکور نیز مورد مقایسه و تطبیق قرار گرفته و نگرشهای حقوقی راجع به مقاومت‌های مسلحانه مردمی، تفکیک درگیری‌های مسلحانه و جنگهای مطمح نظر در ادبیات نظامی که مبتنی بر نقش و حضور مردم در عرصه امنیت‌سازی هستند، بیان شده است. با نگرش بین رشته ای به این مقوله‌ها می‌توان درکی جامع از مفاهیم اساسی امنیت ملی ایجاد کرد و به راهبردهای ملی راجع به آنها نیز رهنمودهایی مقرون به صحت و جامع‌نگری را با پشتوانه عملی و حداکثرسازی قابلیت‌های کارکردی و نتیجه بخش بودن آنها عرضه و پیشنهاد کرد.

واژگان کلیدی

جنگ مردمی، حقوق بشردوستانه، جنگ چریکی، کلازوتیس، مقاومت مسلحانه، تمامیت ارضی.

۱. دکترای حقوق بین الملل دانشگاه تهران و پژوهشگر حقوق امنیت ملی.

مقدمه

صلح آرمانی است که کمتر مکتب و جنبشی را می‌توان یافت که مسیری در مخالفت صریح با آن برگزیده باشد، بلکه برخی مکاتب به صراحت، تسهیل مسیر عینیت یافتن پایه‌های صلح فراگیر را محور اندیشه خود قرار داده‌اند (نگ به: دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۸۳، ص ۳۱۲ به بعد). با این حال، نه تنها مفهوم واحدی از صلح وجود ندارد، بلکه نوع روابط انسانی و وضعیتهایی که بر اجتماعات انسانی حاکم است، دستیابی به این امر را در حد آرمان باقی گذارده است. نظم حقوقی نیز همانند سایر اجزای نظم اجتماعی، از معدوم کردن امکان وقوع درگیری‌های مسلحانه در ابعاد داخلی و بین‌المللی عاجز بوده و با اینکه توسل به زور (Use of force) در روابط بین‌المللی را به صورت کلی و اصولی منع کرده، اما همواره بر امکان وقوع عینی جنگ، به صورت مشروع یا نامشروع، به عنوان یک واقعیت، چشم نهوشیده است. ساماندهی روابط خصمانه بازیگران بین‌المللی؛ یعنی مخاصمات مسلحانه (Armed conflicts) میان آنها، موجب شکل‌گیری مجموعه‌ای از قواعد قدیمی و جدید حقوقی با عنوان «حقوق جنگ» شده که از سال ۱۹۴۵ با عنوان حقوق درگیری‌های مسلحانه^۱ و از سال ۱۹۷۲ و پس از آن با عنوان «حقوق بشردوستانه» نام گرفته است.^۱

حقوق بین‌الملل بشردوستانه یا همان حقوق جنگ نوین، مجموعه موازین نوشته و نانوشته، قراردادی یا عرفی است که با هدف اصلی محدود کردن سطح خشونت ناشی از درگیری‌های مسلحانه و ممانعت از رفتارهای غیرانسانی در طول این درگیری‌ها، در مجموعه حقوق بین‌الملل و نظم حقوقی بین‌المللی شکل گرفته است (کنعانی و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۳). این موازین حاصل تلاقی و توازن دو ملاحظه ذاتاً متضاد است: ملاحظات نظامی از یک سو و مقتضیات بشردوستی از سوی دیگر؛ یعنی مقرراتی به صورت ایجابی و سلبی برای حمایت از نظامیان، غیرنظامیان و همچنین اهداف نظامی و غیرنظامی تدوین شده تا دولتها و طرفهای درگیر داخلی در پرتو رعایت آن حمایتها از درجه اقدامات جنگی خود

۱. در تکامل تاریخی قواعد نوشته این حقوق، حقوق لاهه (کنوانسیونهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه)، حقوق ژنو (کنوانسیونهای ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷) و حقوق نیویورک (مصوبات سازمان ملل متحد) را باید مورد توجه قرار داد.

بکاهند و اقدامات جنگی نیز همانند هر عمل واجد اثر حقوقی، در چارچوب قانون صورت پذیرد (ساعد، ۱۳۸۳، ص ۳). اساس این موازین بر نامحدود بودن حق گزینش و به کارگیری ابزارها و فنون جنگی استوار است که خود به عنوان قاعده‌ای آمره و عام‌الشمول حقوقی تلقی می‌شود (شریفی و ساعد، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷)؛ حقی که پیش از این، دولت‌ها به صورت نامحدود برای خود قائل بودند و قواعد حقوقی نیز چشم‌داشتی به محدودیت آن نداشتند، ولی اکنون در قالب حقوق بشردوستانه، صورت بندی متوازن و متعادل یافته است (توازن ملاحظات نظامی و ضرورت‌های بشردوستانه).

در این نوشتار، دکترین جنگهای مردمی (با توجه به‌خاستگاه آن در مطالعات نظامی)، از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه و با در نظر گرفتن موازین آن، مورد ارزیابی و تحلیل قرار خواهد گرفت. بدون شک، به دلیل فقدان سابقه این گونه مطالعات بین رشته‌ای (Interdisciplinary studies and research) (به عنوان بهره گیری از دو یا چند رشته دانشگاهی به منظور هم افزایی در حصول به اهداف مشترک^۱ یا ترسیم تصویری دقیق‌تر و حصول به درکی بهتر از مسئله‌ای چندبعدی)، این نوشتار تنها به چارچوب موضوع مذکور خواهد پرداخت و سایر ابعاد را به مطالعات دیگر محول خواهد کرد. امید است که این تحلیل، مقدماتی مناسب برای هم افزایی دانش صاحب‌نظران حقوق و مطالعات نظامی و امنیتی فراهم نموده و بستری از رویکردهای مزجی حقوقی- نظامی را نیز که در سایر کشورها به دقت دنبال می‌شود (نک به: براون و فشرلی، ۱۳۸۳، فصل هشتم) به روی جامعه علمی کشور به ویژه محققان مسائل دفاعی و راهبردی بگشاید و موجبات تعمیق بیشتر مطالعات راجع به چارچوب شناسی دکترینهای نظامی را فراهم سازد.

بند اول: مفهوم جنگهای مردمی: تطبیق ادبیات حقوقی و نظامی

در ادبیات استراتژیک، در کنار جنگهای مردمی، از مفاهیم دیگری نظیر جنگ انقلابی، شورش‌گری، آزادی بخش، نامنظم و چریکی استفاده می‌کنند که هر یک به

1. www.wikipedia.org/wiki/Interdisciplinary.

نوبه خود بر مؤلفه‌هایی خاص تکیه دارند و نه تنها اهدافی متفاوت را دنبال می‌کنند، بلکه در نوع راهبردها و تاکتیکهایی که در این زمینه قابل استفاده است، رویکردهایی متفاوت دارند.

گفته می‌شود که پیدایش اولیه جنگهای مردمی به دوران ناپلئون بازمی‌گردد (روحی، ۱۳۸۵، ص ۱۸)، اما این جنگها به صورت نظام مند و بخشی از راهبرد نظامی منسجم، برخاسته از اندیشه نظامی روسی همراه با ابداعات اندیشه ورزان آسیایی است. (فیش من، ۱۳۳۸، ص ۷۰)

به یک تعبیر، جنگ مردمی عبارت است از برخورد جوامع که دارای ابعاد سیاسی و نظامی و نمودهای خشونت‌آمیز و غیر خشونت‌آمیز است (همان، ص ۶۹). بر اساس همین تعبیر، اساسی‌ترین ویژگی جنگ مردمی؛ انقلابی، طولانی مدت و فرسایشی و ایجاد قدرتی دوگانه با جنگ چریکی است و «استفاده از تبلیغات برای مشروعیت‌زادگی از دشمن، تخریب اقتصاد دشمن، ضدیت با نظامی‌گری و تشویق به ترک ارتش و نافرمانی نظامی، ایجاد وحشت گسترده به عنوان عملیاتی روانی علیه نیروهای نظامی و تأمین امنیت اطلاعات» (همان، ص ۷۳-۷۲)، روشهای اصلی تاکتیکی آن جنگهاست. این در حالی است که حقوق بشردوستانه بدون ورود به ماهیت درگیری‌ها به نحوی که در مطالعات نظامی مطرح است، تنها وضعیت طرفهای مخاصمه را از نظر شخصیت بین‌المللی یا غیر بین‌المللی ملاک دسته‌بندی جنگها قرار داده است. با این حال، جنگهای رهایی‌بخش تنها نمونه‌ای از جنگهاست که به صراحت در حقوق بشردوستانه از آن یاد شده است.

۱. گونه‌شناسی جنگها با معیار حقوقی

در حقوق بین‌الملل بشردوستانه (International humanitarian law)، جنگهای مردمی (People's wars) همانند سایر جنگها (به جز جنگهای رهایی‌بخش) تعریف و تبیین نشده است. با این حال، با در نظر داشتن مفهوم کلی آن به نحوی که در مطالعات غیرحقوقی آمده است، بر حسب جایگاه حقوقی توّسل به زور، ممکن است جنگهای رهایی‌بخش (Liberation wars) و جنگهای چریکی (Guerrilla wars) را نیز در بر گرفته و حتی

مقاومت‌های مسلحانه سازمان نیافته و فوری در برابر خطر اشغال سرزمین توسط قدرتهای بیگانه را نیز به وضوح شامل شود.

با این حال، جنگهای چریکی به مفهوم حقوق جنگ، متضمن معنایی خاص از یک جنگ در کنار جنگهای رهایی بخش و نظایر آن نبوده، بلکه تنها شیوه‌های نامنظم به کارگیری فنون و روشهای جنگی را مورد تأکید قرار می‌دهد که البته به دلیل فواید نظامی آن، ممکن است نه تنها سهولت بیشتری برای استفاده در جنگهای مردمی داشته باشد، بلکه در ارتشهای منظم (Regular Armies) نیز یگانهای بدین منظور سازماندهی گردند. در واقع؛ جنگ چریکی، تعریفی متکی به روشها و فنون جنگی است بدون اینکه الزاماً بازیگران آن (که برای حقوق بشردوستانه عنصری تعیین کننده به شمار می‌رود) بین‌المللی، غیربین‌المللی، نیروهای منظم یا نامنظم باشند. اساس حقوق بشردوستانه در دسته‌بندی جنگها، تکیه بر ابعاد و هویت بین‌المللی یا غیربین‌المللی طرفهای درگیر است.

الف) درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی

در حقوق بین‌الملل بشردوستانه، دو نوع اصلی از درگیری‌های مسلحانه وجود دارد: درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی (International Armed Conflicts) و درگیری‌های مسلحانه غیر بین‌المللی (Non-international Armed Conflict) که در کنار مورد اخیر، مفهوم مجزایی به‌عنوان شورشها یا آشوبهای داخلی (Internal Strives) نیز مطرح می‌شود که در واقع، چهره خفیف همان درگیری‌های غیر بین‌المللی هستند (کوچ نژاد، ۱۳۷۸، ص ۹۹) که به آستانه درگیری‌های مذکور نرسیده‌اند.

اصطلاح «درگیری مسلحانه بین‌المللی» بر وضعیتهایی دلالت دارد که دو یا چند دولت (بازیگر بین‌المللی) روابطی خصمانه متضمن توسل به زور در سطح فراگیر داشته باشند. در این وضعیتها، مقررات اصلی حقوق بین‌الملل بشردوستانه به‌ویژه مقررات مندرج در کنوانسیونهای چهارگانه ژنو و پروتکل اول الحاقی به کنوانسیونهای ژنو اعمال خواهد شد. علاوه بر آن، اغلب ضمانتهای حقوق بشری نیز در این وضعیتها قابل اعمال (البته تابع همان تعلیقاتها و محدودیتهای تجویز شده برای حکومتها در وضعیت آشوبها و شورشهای داخلی) باقی می‌مانند.

علاوه بر این، درگیری‌هایی که بین دولت حاکم و گروه یا گروه‌های مسلح مخالف دولت یا بین دو یا چند گروه مذکور بروز می‌کند به طوری که ضمن داشتن توان و دیسپلین نظامی، بر بخشهایی از قلمرو آن کشور نیز سلطه موثر داشته باشند، درگیری غیر بین‌المللی محسوب می‌شود که تابع مقررات ماده ۳ مشترک کنوانسیونهای چهارگانه ۱۹۴۹ و پروتکل دوم الحاقی ۱۹۷۷ خواهند بود.

در این دسته بندی، تنها تفکیک طرفهای درگیر؛ یعنی اوصاف طرفهای متخاصم از منظر حقوق بین‌الملل (داشتن یا فقدان شخصیت حقوقی بین‌المللی (International legal personality)) مطمح نظر است که البته بسته به همین شخصیت طرفهای مذکور است که قواعدی متفاوت بر آنها اعمال خواهد شد. از نظر حقوقی، سایر انواع جنگهایی که در مطالعات نظامی و راهبردی مورد توجه است، تنها در سایه این دسته بندی، قابل طرح و بررسی خواهند بود.

با این حال، در خصوص نوع رفتار طرفهای متخاصم در طول درگیری‌های مسلحانه، حداقل قواعدی مشترک وجود دارد که در هر درگیری اعمال می‌شود. این حداقلها یا قواعد مشترک، از حقوق درگیری‌های بین‌المللی به درگیری‌های داخلی تعمیم یافته است. مبنای حقوقی بسط قواعد درگیری‌های بین‌المللی این است که «اگر دولتی در مقابل اتباع خارجی محدودیتهایی دارد، به طریق اولی در قبال اتباع خود (که دارای علقه و پیوند با دولت بوده و سهم در منافع دولتی و ملی هستند) نیز همین محدودیتها را دارا خواهد بود» (sandoz, 2000). البته این تعمیم مادامی است که تفاوت در خصایص درگیری‌های داخلی، وضعیتهای عینی، موضوعی و حکمی متفاوت از درگیری‌های بین‌المللی را در پی نداشته باشد.

ب) جایگاه جنگهای رهایی بخش و مردمی در درگیری‌های مسلحانه

همان‌طور که گفته شد، در میان دو دسته فوق، عنصر طرفین رابطه است که نوع درگیری را مشخص می‌سازد. جنگهای رهایی بخش تا قبل از سال ۱۹۷۷ و تصویب پروتکل اول الحاقی، به منزله یک درگیری غیر بین‌المللی تلقی می‌شدند. اما از این سال به بعد، به دلیل گسترش نهضت استعمارزدایی در سازمان ملل متحد، به سطح درگیری

بین‌المللی ارتقا یافتند. بند ۴ ماده ۱ این پروتکل، به صراحت درگیری مسلحانه را در مقام اعمال حق تعیین سرنوشت، وصفی بین‌المللی بخشید.

بر اساس اصول و ضوابط حاکم بر شکل‌گیری جنگهای رهایی بخش و مقاومتهای مردمی، به نظر می‌رسد که جنگهای رهایی بخش که به منظور اهدافی مشروع در سه قالب اصلی «مقابله با استعمار، سلطه بیگانه و رژیم‌های نژادپرست» در ادبیات حقوق بین‌الملل دهه ۱۹۶۰ به بعد شکل گرفته و ادامه یافته است (انتهای بند ۴ ماده ۱ پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷)، مقوله ای متفاوت از جنگهای مردمی است. این تفاوت را می‌توان از یک سو در شخصیت بین‌المللی نهضتهای رهایی بخش و از سوی دیگر تشریفات بین‌المللی شکل‌گیری این جنبش‌ها یافت.

در واقع، برای تحقق جنگهای رهایی بخش، صرف اهداف مشروع مذکور کافی نیست، بلکه سازماندهی نیروهای مبارز راه آزادی، یکی از پیش‌شرطهای اساسی شکل‌گیری آنهاست به طوری که صرف تجمع عده‌ای از مردم به صورت خودجوش به قصد مقابله با تهاجم خارجی نمی‌تواند مبنای حقوقی کافی در شکل‌گیری جنگهای آزادی بخش باشد. وجود جنبشی عام و فراگیر در میان جمعیت مورد تهاجم یا استعمار و سازماندهی کامل این جنبش به صورتی که دارای نظام فرماندهی مبتنی بر دیسپلین نظامی بوده و نماینده ملت خود به شمار روند و همچنین شناسایی این جنبش توسط یک سازمان بین‌المللی جهانی یا منطقه‌ای به عنوان جنبشی آزادیبخش، لازمه شکل‌گیری جنگهای رهایی بخش به معنای حقوق جنگ است. ضمن اینکه این جنبش کارکردهای نظامی را تنها به عنوان بخشی از حوزه فعالیت خود و در کنار فعالیتهای سیاسی وسیع در دستور کار قرار می‌دهد. دلیل این همه شرایط متعدد و پیچیده، بهره‌مندی جنبشهای مذکور از شخصیت حقوقی بین‌المللی است.

این در حالی است که در جنگهای مردمی، سازماندهی‌های مذکور تنها محدود به امور نظامی-دفاعی بوده و در سطوحی تعدیل شده مورد نظر است، بدون اینکه شناسایی کارکردهای مقاومت مردمی (Popular resistance) توسط هیچ دولت یا سازمانی غیر از خود

مردم مهیا شده برای اقدام، جایگاهی داشته باشد.^۱ از طرف دیگر، جنگهای چریکی که حاکی از تکیه خاص بر روشهای جنگی است و نه سطح عملیات جنگی و نوع رزمندگان، ممکن است مجرای برای جنگهای مردمی و حتی جنگهای بین‌الدولی سنتی یا جدید باشند.^۲

به عبارت روشن‌تر، نوع نگاه حقوق‌بشردوستانه و شرایط حاکم بر شکل‌گیری و فعالیت‌های مردمی در زمینه مقابله با دشمن در چارچوب جنگهای مردمی، الزاماً از آنچه در ادبیات نظامی و استراتژیک مطرح است، تبعیت نمی‌کند، بلکه سبک و سیاق خاص خود را داشته که به تعبیر ادبیات حقوقی، دارای یک رژیم مختص به خود یا *sui generis* است. همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، حقوق‌بشردوستانه با تعریف اصل تفکیک بین رزمندگان از غیرنظامیان (*Distinction principle*)، مردم عادی را به عنوان غیرنظامی و محروم از حق کاربرد سلاح در جنگ (در برابر امنیت و مصونیت از حمله نیروهای مسلح دشمن) دانسته و حضور مردم در جنگ را تنها در شرایطی مجاز می‌شمارد که یا عضو نیروهای مسلح باشند یا اینکه در مقام دفاع از قلمرو در حال اشغال، دست به مقاومت مردمی بزنند. در غیر این صورت، مزیتها و حقوقی را که به منظور مصون داشتن غیرنظامیان از شمول آثار حمله نظامی دشمن تعریف شده، از دست خواهند داد.

با این حال، اندیشه نظامی (آن‌گونه که کلازویتس بیان داشته) حاکی از برابری صدق دو کفه ترازوی جنگ است: از یک طرف، جنگ قواعد خاص خود را دارد و این قوانین را

۱. از این رو، نیروهای مقاومت مردمی در هر کشوری می‌توانند در مواردی که امکان اشغال خارجی وجود دارد، از سرزمین و تمامیت ارضی خود دفاع کنند. حق مقاومت و دفاع از کوی و برزن، حق طبیعی ملت‌هاست و به صورت جمعی قابل اعمال است، بدون اینکه لازم باشد نیروی خارجی یا اشغالگر یا هر بازیگری دیگر، آنها را به عنوان مبارز و نماینده جمعیت عمومی یک اجتماع یا منطقه ای معین به رسمیت بشناسد. حقوق بین‌الملل این حق را به صورت مستقل و ذاتی مقرر کرده و شاید یکی از لوازم طبیعی اعمال حق تعیین سرنوشت ملت‌ها نیز همین باشد. با این حال، این نوع اعمال حق، محدود است و الزاماً در قالب نهضت‌های رهایی‌بخش ملی قرار نمی‌گیرد. به همین دلیل به نظر می‌رسد حقوق‌بشردوستانه، جنگهای مبتنی بر مقاومت مردمی و دفاع از کوی و برزن را که فاقد سازمان‌دهی نیروهای مسلح کشور هستند، مقوله‌ای مجزا از جنگهای رهایی‌بخش می‌داند.

۲. بدون شک، در قضیه اشغال عراق توسط نیروهای اشغالگر اروپایی و امریکایی، با اینکه از جنگهای شورش و ضد شورش یاد شده اما هیچ تحلیلی در خصوص اطلاق جنگ مردمی در مورد آن وجود ندارد. (به عنوان نمونه، نک به: هافمن، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲-۱۱۱).

نمی‌توان بدون تحمل مجازات و مسئولیت نقض کرد و از طرف دیگر، جنگ منطبق خاصی از درون ندارد، بلکه می‌بایست از بیرون بر آن تحمیل شود (فان کرفلد، ۱۳۸۴، صص ۱۳۷-۱۳۶). در این صورت است که جنگ، هم ظرفیت قاعده مندی دارد و هم قانون‌گریزی. با این حال، حقوق موضوعه تنها بخش اول را مدنظر قرار می‌دهد و با شناسایی بخشی از قواعد جنگی به عنوان «قواعد مهم یا اساسی»، عدول از رعایت آنها را خواه به اختیار یا در پرتو وصف بی‌منطق بودن جنگ، مجازات می‌کند. اندیشه‌های نظامی راجع به جنگ تمام عیار یا استراتژی انهدامی باهدف ضربه به دشمن و نابودی کامل آن (جمشیدی، ۱۳۸۳، ص ۶۰۵) هرچند یکی از محورهای مطالعات نظامی است، اما در برابر هنجارهای حقوق بشردوستانه، ناگزیر به جنگ محدود تبدیل می‌شود تا مشروعیت حقوقی بین‌المللی عملیات نظامی محقق گردد.

۲. تحلیلی حقوقی بر بنیادهای مفهوم جنگ مردمی در ادبیات نظامی

نظر به اینکه حقوق جنگ بخشی از علوم اجتماعی و تابعی از تحولات در این اجتماع است و بدون ایجاد وضعیتهای غیرعینی، تنها درصدد تنظیم روابط اجتماعی و سامان دادن به آن با درنظر داشتن مسیر بایسته تحولات مذکور و با روشی دستوری (نرماتیو) است، اساساً تعریف جنگهای مردمی را باید در پرتو بستر پیدایش آن؛ یعنی مطالعات راهبردی جستجو کرد و سپس با اندیشه و آموزه‌های حقوقی تطبیق داد.

در این راستا، گفته می‌شود جنگ مردمی به عنوان راهبرد عدم اکتفا به نیروهای مسلح سازمان یافته در درگیری‌های مسلحانه (wikipedia, 2007)، نخستین بار توسط کلازویتس در ادبیات نظامی نوین وارد شده (کرمی، ۱۳۸۵، ص ۴۷) و تا قرن حاضر از جمله در درگیری‌های اخیر چین و روسیه نیز ادامه یافته (اسکیلز، ۱۳۸۴، ص ۲۹۰) و از دید این اندیشمند نظامی، به معنای «یک جنگ روستایی مقاومت ملی در برابر مهاجم خارجی» (شالیان، ۶۳، ص ۶۵ به نقل از: کرمی، ۸۵، ص ۴۸) بوده است. با این حال، تعریف روشن و دقیقی از این جنگها وجود ندارد، بلکه این جنگها در پرتو مباحث استراتژیک و کلان

نظامی، مبهم باقی مانده و تنها به گرایش خاصی که چند اندیشمند نظامی در این خصوص داشته اند یا برخی مصادیق آنها در طول دهه‌های گذشته اکتفا شده است. البته همین ابهام ناشی از کلیت نظریه و دکترین جنگ مردمی، به نوعی سبب شده که این نظریه متناسب با زمان قابل استفاده باشد و گذر زمان و بروز و ظهور محورهایی از جنگهای آینده نیز نتواند از اهمیت آن بکاهد. در هر حال، شکی نیست که مفهوم این جنگ در مطالعات نظامی نیز به صورت بایسته تبیین نشده و این امر در نوشته‌های متعددی نیز ذکر شده است. (نک به: همان، ص ۴۰)

این مشکل در حقوق بین‌الملل نیز شایع بوده و هر دو در این خصوص وضعیتی مشابه دارند. با این حال، انتظار از نظم حقوقی این نیست که هر اندیشه و دکترینی را که در مطالعات نظامی مطرح است، مورد توجه قرار داده و برای آن پاسخی صریح بدهد. به نظر می‌رسد حقوق بشردوستانه تنها جنگهای چریکی و مقاومت‌های مردمی را از نوع سازمان یافته (جنگهای رهایی بخش) و سازمان نیافته (مقاومت مسلحانه مردمی در شرایط مواجهه با وضعیت اشغال خارجی) مبنای حضور مردم عادی در صحنه درگیری بر شمرده است و جنگهای مردمی در شرایطی که با عضویت مردم در ارتشهای منظم یا نامنظم دولتی همراه باشد یا در قالب مقاومت‌های سازمان نیافته در حالت اشغال صورت گیرد، با حقوق بشردوستانه سازگار است و سایر اجزای دکترین جنگهای مردمی که مشارکت مردم را در صحنه عملیات به ابزار تبدیل غیرنظامیان به رزمندگان مبدل می‌سازند، بستر روشنی در موازین مذکور ندارند.

با این حال، با توجه به شاخصها و مؤلفه‌های عمده ای که در مطالعات نظامی به منظور تبیین جنگهای مردمی بیان شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نقش برجسته مردم به عنوان رزمنده و بهره مند از امکان حضور مستقیم در عرصه درگیری، پیشبرد هدف مقاومت در برابر دشمن خارجی و همچنین کمیت‌ها و کیفیت‌های خاص رزمی.

الف) اولویت نقش مردم به عنوان رزمنده

در جنگهای مردمی، همه آحاد ملت حق و تکلیف دارند به عنوان رزمنده و صاحب حق استفاده از سلاح علیه دشمن به شمار آیند و عملاً در صحنه مقاومت‌های ملی علیه دشمن

شرکت کنند. در واقع، جنگهای مردمی متکی به بنیه‌های دفاعی نهفته در اجتماع و نیروی انسانی آن برای تضمین امنیت ملی است.

در چنین جنگی است که ظرفیتها و توانمندی‌های کلیه آحاد ملت به خدمت گرفته می‌شود تا از هم افزایی توانمندی‌های مذکور، نیرویی عظیم برای نجات سرزمین از یوغ اشغالگر فراهم شود. در واقع؛ برای هر یک از اعضای اجتماع به دلیل سهم بودن در حیات اجتماعی سرزمین تحت اشغال یا در معرض تهدید اشغال، نوعی تکلیف اجتماعی برای حضور در مقاومت‌های عمومی و ملی شکل می‌گیرد و مقاومت تنها در صورتی موفقیت تضمین شده کسب خواهد کرد که همه اعضای مذکور مسئولیت خود را به انجام رسانند. در هر حال، دامنه‌ کسانی که صاحب حق و تکلیف مقاومت در برابر اشغالگر هستند، به تمامی آحاد جامعه بسط می‌یابد و عمومی‌ترین سطح ممکن از بازیگران را تحت پوشش قرار می‌دهد.

همین نکته از نظر حقوقی قابل توجه است. حقوق جنگ تنها اعضای نیروهای مسلح و دسته‌های وابسته به این نیرو را (چریک یا داوطلب) به عنوان صاحب حق نبرد و شرکت در رزم بر می‌شمارد و بقیه را غیرنظامی تلقی می‌کند که باید از صحنه جنگ خارج شوند و از آثار جنگ نیز در امان بمانند. شرکت آحاد ملت در مقابله با دشمن تنها در صورتی از حمایت حقوق بشردوستانه برخوردار است که مردم در قالب سازماندهی نیروهای مسلح قرار گیرند (به صورت دائمی یا صرفاً در مواقع اعلام حالت جنگ) یا اینکه مقاومت‌های مردمی مسلحانه به صورت خودجوش برای دفاع از کوی و برزن در برابر خطر اشغال خارجی شکل بگیرد. در واقع؛ حق مقاومت به صورت ملی وجود دارد، اما این حق برای اینکه جایگاه حقوقی قابل حمایت یابد، باید مطابق با موازین حقوق جنگ سازماندهی و ساماندهی شود.

ب) پیشبرد هدف مقاومت ملی

عرصه طرح و رشد اندیشه جنگ مردمی، اجتماعات تحت اشغال دشمن خارجی (نمونه مورد کلازویتس) یا سلطه برخی گروه‌های محدود داخلی (مورد مائو) است. در نتیجه، از دکترین جنگهای مردمی به عنوان بخشی از یک راهبرد دفاعی استفاده می‌شود که

هدفی معین و قاطع دارد و آن، بیرون راندن دشمن از سرزمین خودی و نجات کشور از سلطه استعمار یا حکومت‌های غیرمردمی و دست نشانده است. به همین دلیل، می‌توان گفت که امور مورد توجه در فرایند اندیشه نظامی، متمرکز بر دفاع از تمامیت ارضی از مجرای مقاومت ملی است و کمتر جایی را می‌توان یافت که این دکترین را در راستای راهبرد نظامی-تهاجمی مطرح کرده باشند. شاید این تعبیر مائو که جنگ مردمی «تهاجم استراتژیک دشمن و دفاع استراتژیک ماست» (روحی، ۱۳۸۵، ص ۲۱)، گویای این رویکرد هدف محور در جنگ‌های مردمی باشد.

حقوق جنگ نیز با اینکه خود را از مسئله ماهیت مشروع یا نامشروع جنگی مجزا کرده، به درستی تقدس و احترام به دفاع از کوی و برزن را در برابر هجوم خارجی مورد تأیید قرار داده است؛ به طوری که مقاومت‌های مردمی را در برابر هجوم بیگانه، اشغال خارجی و رژیم‌های نژادپرست، گامی در راستای تأمین مسلحانه حق تعیین سرنوشت تلقی کرده و مقاومت‌های خودجوش و فوری مردمی را نیز برای مقابله با اشغال سرزمین به رسمیت شناخته است. (بند ۶ ماده ۴ کنوانسیون سوم ۱۹۴۹ ژنو)

با این حال، حقوق بشردوستانه دفاع از سرزمین در برابر تهدیدهای امنیت داخلی تنها در قالب درگیری داخلی ترسیم شده و مقاومت‌های مردمی یا دفاع از کوی و برزن، مقوله‌ای متفاوت از درگیری‌های داخلی به تعریف حقوقی آن است. از این رو، جنگ‌های مردمی مورد نظر مائو که به منظور تضمین امنیت داخلی یا براندازی حکومت است، مقوله‌ای فراتر از حقوق بین‌الملل حاکم بر مقاومت‌های مردمی می‌باشد. حقوق مذکور بیشتر نظر کلازویتس را که ناظر بر مقاومت در برابر هجوم خارجی است، تأیید کرده است.

ج) تکیه بر مقاومت در برابر اشغالگر و دشمن خارجی

به تعبیر کلازویتس، جنگ مردمی دقیقاً پس از اشغال آغاز خواهد شد (کریمی، ۱۳۸۵، ص ۵۱). در واقع؛ اولاً، بر خلاف دیدگاه مائو و دیگران (نک به: کریمی، ۱۳۷۷، ص ۹۸) که جنگ‌های مردمی را به سطح دشمنان داخلی می‌کشاند، از نظر کلازویتس جنگ‌های مذکور تنها به

منظور مقاومت در برابر دشمنان خارجی و اشغال سرزمین است. ثانیاً، جنگ مردمی ماهیت واکنشی (Reactive) داشته و از نظر کارکرد، فاقد جنبه کنشی (Active) و پیشگیرانه (Preventive) است.

این شاخص از نظر حقوقی بسیار قابل توجه است؛ زیرا از نظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه، مقاومت‌های مسلحانه مردمی در قالب نهضت‌های رهایی بخش یا مقاومت‌های ارتجاعی^۱، الزاماً در مقابل دشمن خارجی معنا می‌یابد و این جنگ، نوعی درگیری مسلحانه بین‌المللی است (رد تعبیر مائو) که تعدیل شدن سطح سازمان یافتگی آن و حتی سازمان نیافته بودن مقاومت‌های مسلحانه مردمی در برابر هجوم خارجی، موجب شکل‌گیری آن می‌شود.^۲ اما حقوق جنگ، ماهیت صرفاً واکنشی این مقاومت‌ها را مورد پذیرش قرار نداده است. جنگ‌های مردمی مورد نظر حقوق بشردوستانه نه تنها می‌تواند در شرایط اشغال جزئی یا کامل سرزمین یک دولت شکل بگیرد، بلکه در آستانه بروز و ظهور تهدیدهای خارجی علیه تمامیت ارضی نیز محقق می‌شود. ممکن است در آستانه آغاز حمله مسلحانه دشمن به قلمرو کشور و در شرایطی که هنوز استیلاء و کنترلی برای دشمن بر بخش‌هایی از سرزمین قابل تصور نیست، مقاومت‌های مسلحانه مردمی شکل گرفته و کارکردشان و جاهت حقوقی یابد. در این صورت، این اقدامات از همان ابتدای آغاز حمله نظامی دشمن که حتی به اشغال نیز منتهی نشده است، مشمول موازین حقوق بین‌الملل بشردوستانه خواهد بود.

د) وضعیت‌های کمی و کیفی راهبردی

جنگ‌های مردمی به دلیل اوضاع خاص خود، از سایر درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی تفکیک شده‌اند. توضیح اینکه، جنگ‌های مردمی به دلیل اینکه توسط جمعی از افراد عادی صورت می‌گیرند که نماینده دولت تلقی نمی‌شوند، در مواجهه با دشمن خارجی، فاقد شخصیت بازیگر بین‌المللی هستند. از این رو، درگیری مسلحانه آنها با دولت خارجی را نمی‌توان درگیری مسلحانه بین‌المللی نام نهاد. از طرف دیگر، طرفین

۱. ارتجاعی: فوری و بدون فوت وقت.

۲. نص بند ۴ ماده ۱ پروتکل اول الحاقی. ۱۹۷۷.

درگیری‌های داخلی، گروه‌های شورشی و دولت حاکم یا دو یا چند گروه مسلح شورشی هستند که برای ساقط کردن حکومت و به دست گرفتن قدرت تلاش می‌کنند. اما در جنگ‌های مردمی مورد نظر حقوق جنگ، مردم از امنیت داخلی و تمامیت ارضی در برابر هجوم خارجی دفاع می‌کند تا ضمن تحکیم وضعیت سیاسی و سرزمینی جامعه، دولت نیز خواه ناخواه باقی بماند. در این صورت، جنگ‌های مردمی را نمی‌توان درگیری داخلی نیز نام نهاد. بنابراین، مقاومت مسلحانه مردمی، مقوله‌ای مجزا از درگیری داخلی و بین‌المللی به تعریف مشخص حقوق جنگ است.

علاوه بر آنچه به عنوان دلایل تفاوت حقوقی این جنگ با سایر درگیری‌ها گفته شد، مطالعات نظامی نیز چنین تفکیکی را تأیید می‌کند؛ زیرا «اندازه واحدها و تعداد نفرات شرکت کننده در جنگ، رابطه آن با استراتژی نظامی و ارتش منظم و در نهایت ویژگی واکنشی و گسترش یابندگی مبارزه» (کرمی، ۱۳۸۵، ص ۴۹) به عنوان شاخص‌های تفکیک این درگیری از سایر موارد مخاصمات مسلحانه مورد توجه اندیشمندان نظامی قرار گرفته است.

بدون شک، تلقی جنگ‌های مردمی به عنوان جنگ‌های کوچک از این حیث که تعداد نفرات محدود و بسیار کمتر از ارتش‌های منظم مسئولیت رزمندگی و مبارزه را بر عهده می‌گیرند، بیش از آنکه که مؤید جنگ‌های مردمی باشد، ناظر بر جنگ‌های چریکی است. در واقع؛ محدودیت تعداد نیرو، با گستره این جنگ به عنوان جنگ‌های «مردمی» منافات بارز دارد. در جنگ‌های مردمی همه سکنه از حق (اخلاقی و میهنی و نه حقوقی) حضور در مبارزه برخوردارند؛ به گونه‌ای که جنگ به سمت شکل‌گیری خیلی عظیم و سیلی خروشان از مردم تحت اشغال یا استعمار خارجی تبدیل می‌شود و واکنش‌های مردمی به صورت مقاومت ملی روندی بسط‌یابنده را طی می‌کند. در این صورت، اینکه نیرویی متشکل از تعداد «۲۰ تا ۴۰۰ نفر» (همان، ص ۴۹)، جنگی مردمی را رقم بزنند، نه تنها از نظر اندیشه نظامی بلکه ساختارهای مقاومت مردمی از گذشته تا کنون، بسیار قابل تأمل است. مگر اینکه این شاخص تنها به صورت موقت و پیشقراول سایر مراحل جنگ مردمی مطرح نظر باشد که در این صورت نیز به صرف تشکیل یگان‌هایی محدود اعم از اینکه به ابتکار

خودجوش عمومی و نخبگان یا ارتش منظم باشد، هنوز نمی‌توان گفت که جنگ مردمی شکل گرفته، بلکه در این شرایط، تنها حداقل آستانه این جنگها محقق شده است.

البته صاحب نظران مطالعات نظامی و راهبردی نیز اذعان می‌کنند که اندیشمندان نظامی همچون کلازویتس، جنگ مردمی را به صورت ترکیبی با جنگهای چریکی مدنظر داشته‌اند (نک به: همان، ص ۵۰). به همین دلیل برخی از خصایص احصا شده برای جنگهای مردمی در ادبیات نظامی، همان خصایص جنگهای چریکی و محدود است.

از طرف دیگر، بر اساس حقوق بشردوستانه، کیفیت اعمال جنگ مردمی یا هر جنگی با هر عنوان، باید مقتضیات مبتنی بر «اصل نامحدود نبودن حق به کارگیری سلاح و فنون جنگی» را محترم شمارد. به عنوان نمونه، گفته می‌شود که «وسایل و شیوه‌های جنگ مردمی ممکن است بهترین مورد از جنگهای نامتقارن باشد که جنبش شورشی را به مبارزه با دشمن دارای برتری کامل نظامی قادر می‌سازد» (فیش من، ۱۳۸۳، ص ۷۰). این در حالی است که این نوع ابزارهای جنگی در پاره‌ای از موارد با الزامات حقوق بشردوستانه انطباق ندارد و موجب تشکیک در اعتبار حقوقی دکترینی می‌شود که شیوه‌های مذکور را تاکتیک خود می‌شمارد. در واقع؛ جنگهای نامتقارن از برخی جهات به ویژه نوع ابزارهای نامتعارفی که توسل به آنها برای جبران ضعفهای خودی و توفیق بر برتریهای دشمن در دستور کار قرار می‌گیرد، پاره‌ای از اصول حقوق بشردوستانه را که مورد تأکید مکرر جامعه بین‌المللی است (ICRC, 2005, p. 2) کنار می‌گذارد. به تعبیر دیگر، سطح خشونت‌ی که جنگ نامتقارن (بنا به تعریف آن در خاستگاهش؛ یعنی اندیشه نظامی غرب) ارائه و توصیه می‌کند، «به نقض منظم و مشخص قوانین جنگ جهت تعقیب اهداف سیاسی و نظامی اشاره دارد». (غریباق زندی، ۱۳۷۸، ص ۷۳)

با این حال، گفته می‌شود که جنگ نامتقارن، بسته‌ای تعدیل‌شدنی نیست که بتوان به صورت کامل آن را رد کرد یا پذیرفت، بلکه امکان جرح و تعدیل شاخصهای تاکتیکی آن وجود دارد. می‌توان از فواید نظامی آن در مقابله با دشمن برتر بهره‌مند شد، بدون اینکه اخلاق نظامی را کنار گذاشت و خشونت را از سطح معقولی که دین و اخلاق

تجویز می‌کند، فراتر برد. در این صورت، چهره ای معتدل از جنگ نامتقارن ارائه خواهد شد که با وجود شباهت در عنوان و برخی اصول اولیه، نسخه ای دیگر در تاکتیک و سطح عملیات نظامی عرضه خواهد شد.

بند دوم: موازین حاکم بر جنگهای مردمی در حقوق بشردوستانه

باید توجه داشت که در نظم حقوقی، مسئله مشروعیت توسل به زور، از مقررات ناظر بر طرز رفتار جنگی و خصمانه در طول منازعات مسلحانه کاملاً مجزاست. بر اساس یکی از اصول بنیادین حقوق بین الملل موسوم به «تفکیک میان حقوق توسل به زور و حقوق درگیری‌های مسلحانه» طرفهای متخاصم، فارغ از مشروع بودن یا نبودن اقدام نظامی آنان، باید موازینی را که موجب انسانی شدن درگیری‌ها می‌شود، رعایت کنند. حتی مشروعیت انگیزه مهاجمان یا قابل توجه بودن حمله در قالب استثنای مندرج در منشور را هرگز نمی‌توان به معنای تأیید آزادی عمل کامل مهاجمان در کاربرد شیوه‌ها و ابزارهای جنگی دانست. از طرف دیگر، به رغم تقدس دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت - ملتها در حقوق بین‌الملل معاصر، «دفاع» به منزله مجوزی برای تخطی از استانداردهای بنیادین حقوق بشردوستانه نیست، یعنی محدود کردن انواع جنگها به رعایت قواعدی خاص، به منزله تضعیف اندیشه و راهبرد نظامی نیست؛ بلکه تنها در راستای تطبیق این اندیشه‌ها و راهبردها با سایر اجزای اندیشه سیاسی به ویژه موازین حقوقی بین‌المللی و پرهیز از مسئولیت به دلیل عدول از تعهدات پذیرفته شده کشور در عرصه بین‌المللی است.

حقوق بشردوستانه با تفکیک دو دسته درگیری مسلحانه، بر هر یک قواعد خاصی را به فراخور آن حاکم کرده است. تفاوت اصلی قواعد مذکور در محدودیت رفتار نیروهای مسلح و انجام عملیات جنگی است. در هر حال، اصل این است که تنها کسانی که حقوق بین‌الملل به عنوان «رزمنده» می‌شناسد، حق دارند دست به اسلحه برده و در عرصه نبرد، مشارکت مستقیم جنگی داشته باشند. کسانی که رزمنده نیستند، «غیرنظامی» تلقی می‌شوند و به دلیل عدم ارتباط جنگ با آنها (چون جنگ ادامه اعمال سیاست

دولتی از مجرای دیگری است و سیاستهای دولتی را رزمندگان و فرماندهان شان تعیین و تدوین می‌کنند)، باید از آثار عملیات نظامی در امان بمانند و از سوی دیگر، چون از مزایای غیرنظامیان برخوردارند، نمی‌توانند بدون از دست دادن وصف غیرنظامی، اسلحه به دست گرفته و در عملیات نظامی شرکت کنند. در این موارد، چون افراد مذکور «رزمنده» به حساب نمی‌آیند، بابت عملیات نظامی که در آن شرکت داشته‌اند قابل تعقیب و محاکمه‌اند و حقوق حمایتی مربوط به غیرنظامیان را نیز از دست می‌دهند.

بخش بسیار مهمی از قواعد بشردوستانه بر تفکیک این دو گروه، بر نیروی انسانی استوار شده و برای هر یک از آنها، حقوق و تکالیف متفاوتی مقرر شده که کلیت و پویایی قواعد آن، در تبیین چارچوب دکترین جنگهای مردمی نیز از حیث حدود و ثغور مطلوبیت آن در نظم حقوقی راهگشاست. کلیت قواعد حقوق بشردوستانه، بر محدود کردن نوع و سطح خشونت در عملیات نظامی استوار است و در این صورت، دیدگاه برخی اندیشمندان نظیر کلازویتس از این حیث که «جنگ»، اعمال زور است و هیچ‌گونه محدودیت منطقی در استفاده از زور وجود ندارد» (جمشیدی، ۱۳۸۳، ص ۶۰۳)، با قبول محدودیتهای مذکور سازگار نمی‌نماید.

۱. سازماندهی شرکت کنندگان در عملیات نظامی

مقررات مربوط به تعریف و شناسایی رزمندگان و همچنین حقوق حمایتی آنها، در کنوانسیون سوم ۱۹۴۹ پیش‌بینی شده است. دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی ۱۹۹۶، این کنوانسیون را به همراه دیگر کنوانسیونهای چهارگانه، به عنوان تبلور حقوق بین‌الملل عرفی تلقی کرده است. ماده ۴ این کنوانسیون، رزمندگان را شامل دسته‌های زیر می‌داند:

اشخاص متعلق به یکی از طبقات مشروحه زیر که به دست دشمن بیفتند (رزمنده محسوب و) اسیر جنگی بدان گونه که مفهوم این کنوانسیون است، شمرده خواهند شد:

۱. اعضای نیروهای مسلح (منظم) یکی از متخاصمان و همچنین اعضای چریک و

دسته‌های داوطلب که جزء نیروهای مسلح مزبور باشند؛

۲. اعضای سایر چریکها و دسته‌های داوطلب و اعضای نهضت‌های مقاومت؛
۳. اعضای نیروهای مسلح منظم وابسته به دولت یا مقامی که توسط دولت دستگیر کننده به رسمیت شناخته نشده باشند؛
۴. سکنه سرزمینهای اشغالی که موقع نزدیک شدن دشمن بی آنکه فرصت تشکیل نیروهای منظم داشته باشند، به سرعت برای مبارزه با دشمن دست به اسلحه می‌برند مشروط به اینکه علناً سلاح خود را حمل و قوانین و عرفهای جنگی را رعایت کنند.
- در صورتی که نیروهای مردمی عضو داوطلب یا چریکهای وابسته به نیروهای مسلح باشند (همانند اعضای نیروی مقاومت بسیج که به صورت داوطلبانه عضویت این نیرو را به عنوان بخشی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پذیرا شده و در شرایط وقوع جنگ به عرصه مقاومت منظم می‌پیوندند)، رزمنده محسوب می‌شوند و اگر جنگ مردمی قالب جنبشهای رهایی بخش داشته باشد، اعضای این جنبش مشمول بند ۲ ماده ۴ کنوانسیون سوم خواهند بود. در صورت وقوع هرگونه اشغال یا تهدید به اشغال مسلحانه نیز مردم می‌توانند دفاع از کوی و برزن را با استفاده از بند ۶ ماده ۴ کنوانسیون سوم انجام دهند. اما این فعالیتهای مسلحانه از نوع مقاومت باید با دو شرط تکمیل شود: اولاً، اعضای نیروهای مذکور علناً سلاح حمل کنند و در واقع؛ سلاحهای خود را مخفی نمایند و ثانیاً، مقررات حقوق جنگ را محترم شمارند. در این صورت نیز اقدامات آنها مورد حمایت حقوق بشردوستانه بوده و با اعضای مذکور باید به عنوان رزمنده رفتار شود و در صورتی که به دست دشمن اسیر شوند، اسیر جنگی تلقی خواهند شد.
- در این خصوص دو مسئله اصلی قابل توجه است: تنها مصداق مشخص مقاومت‌های مسلحانه مورد تأکید ماده فوق که می‌تواند محملی برای طرح جنگهای مردمی «سازمان نیافته» باشد، بند ۶ است اما نوع شرایط دوگانه‌ای که بر آنها تحمیل شده، مانع از اقدام به جنگ چریکی به صورت عملیات حمله و گریز به روش غافل‌گیری، مخفی شدن در

۱. گفته می‌شود که این نیروها به عنوان بخش غیررسمی در کنار اعضای رسمی نیروهای مسلح در طول تاریخ ایران وجود داشته و مورد استفاده قرار گرفته است. (نک به: مشفق فر، ۸۴، ص ۶۱).

میان جمعیت غیرنظامی، شبیه سازی غیرنظامیان، استفاده از علائم و نشانهای غیرواقعی و همچنین تشدید خشونت علیه دشمن است؛ چراکه این اقدامات با شرط رعایت حقوق جنگ منافات کامل دارد. با این حال، از کلیت مقررات حقوق جنگ می توان استفاده کرد که جنگ مردمی در قالب اقدامات رهایی بخش، «در چارچوب بند ۲ ماده ۱۴ مشترک کنوانسیونهای اول و دوم و بند ۲ (الف) ماده ۴ کنوانسیون سوم ۱۹۴۹ ژنو به صورت «سازمان یافته» قابل تحقق است، منوط به اینکه واجد هفت شرط باشد: سازمان یافته بودن، تعلق داشتن به یک طرف متخاصم، وجود انتظام نظامی، داشتن علائم مشخصه ثابت و قابل تشخیص از دور، رعایت مقررات حقوق جنگ و همچنین شناسایی جنبش توسط یک سازمان بین المللی» (ساعد، ۱۳۸۳، ص ۹۷). در این قالب می توان مقاومت را حقی عمومی تلقی کرد که الزاماً باید در قالب سازماندهی نهضت رهایی بخش قرار گیرد یا اینکه در شرایط وقوع قریب الوقوع اشغال سرزمین، به صورت سازمان نیافته قابلیت استیفا یابد.

با این حال، لوازم حقوقی مشروعیت مقاومتهای مردمی، ساده تر و کم تشریفات تر از اقدامات رهایی بخش است؛ چراکه به ویژه نیازمند هیچ گونه شناسایی نیروهای مقاومت و اقدامات نظامی خود توسط دولت‌های خارجی یا سازمانهای بین المللی نیستند، بلکه در این موارد، تعلق اعضای مقاومت به سرزمین مورد هجوم و علقه‌های سرزمینی بدین منظور کافی خواهد بود. در این راستا، به نظر می رسد که حقوق جنگ، تقدس دفاع از کوی و برزن را چنان مطلوب دانسته و محترم شمرده که به صرف تشکیل این مقاومتها حتی مقاومتهای سازمان نیافته نیز حقوق قانونی و بین المللی ناظر بر رزمندگان (یعنی نیروهای مسلح منظم) را به آنها اعطا کرده است (حق اسلحه به دست گرفتن، حق حمله به دشمن بدون اینکه در قبال این اقدامات بتوان آنها را مجرم شناخت و محاکمه کرد).

جز در موارد فوق، نمی توان آحاد مردم را به منظور مشارکت در دفاع ملی به کار گرفت، مگر اینکه رابطه این افراد با نیروهای مسلح به یکی از صورتهای مذکور در بندهای ۱ تا ۶ ماده ۴ فوق تعریف شود. در این صورت، آحاد مردم که اصولاً غیرنظامی

تلقی می‌شوند، در شرایط وقوع تهدید علیه تمامیت ارضی، در قالب یکی از دستجات فوق‌قرار می‌گیرند و همه رزمنده به حساب خواهند آمد.

۲. ملاحظات حقوقی ناظر بر جنگهای مردمی

کلیه رزمنده‌گانی که در جنگهای مردمی شرکت می‌کنند، همان مقرراتی را که در سایر درگیری‌های لازم‌الرعايه است باید محترم شمارند. مقررات کنوانسیونهای لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ (موسوم به حقوق لاهه) که هم دیوان نورنبرگ و هم گزارش ۱۹۹۳ دبیرکل ملل متحد مفاد آنها را تبلور واقعی و مسلّم قواعد عرفی بین‌المللی دانسته‌اند، بر تمامی طرفهای متخاصم فعلی و موارد آتی بدون توجه به عضویت آنها در این اسناد قابل اعمال می‌باشند (L. Condorelli and D. Shraga, 1996, p. 330). از ۱۹۴ دولت کنونی در جهان تعداد ۱۹۰ دولت عضو این کنوانسیونها هستند. از این جهت، این کنوانسیونها تبلور اعتقاد واقعی جامعه بین‌المللی هستند. (Whitman, 2003)

نظر به اینکه دکترین جنگهای مردمی بدان گونه که در اندیشه‌های نظامی مشهور شرق و غرب آمده، متضمن خصایصی است که با برخی از این قواعد تلاقی دارد، در اینجا به برخی از مهم‌ترین موازین بشردوستانه حاکم بر درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی که بر جنگهای مردمی نیز قابل تطبیق است، اشاره می‌شود. روشن است که حقوق با نظم همبسته است (کلاد، ۱۳۷۲، ص ۸۲) و بیان الزامات حقوقی حاکم بر هر نوع درگیری از جمله جنگ مردمی به معنای تضعیف مبانی راهبردی آن نیست؛ بلکه با در نظر داشتن این قواعد و مسلمات حقوقی، می‌توان دکترین جنگهای مردمی را به صورتی جرح و تعدیل شده و مطابق با موازین مورد توجه قرار داد.

الف) پرهیز از مبهم‌سازی صحنه نبرد

منظور از شفاف بودن عناصر دخیل در صحنه نبرد، نفی تاکتیکها و فنون استتار و اختفا نیست، بلکه حقوق بشردوستانه، یکی از راههای مؤثر انسانی کردن جنگ و تعدیل سطح قربانیان را متمایز بودن وضعیت ظاهری نیروهای مسلح متخاصم از سایر افراد و اهداف

دانسته است. برای اینکه صحنه نبرد و بازیگران آن، یعنی نیروهای مسلح منظم و نامنظم طرفهای متخاصم از سایر افراد غیرنظامی دولتهای مذکور یا اتباع دولتهای بیطرف مشخص باشند، از جمله اعلام هویت از طریق علائم نظامی، مورد تأکید قرار گرفته است.

چون هدف حقوق جنگ، کاهش آثار درگیری به ویژه بر افرادی است که در جنگ مشارکت ندارند، باید تدابیری اتخاذ شود که رزمندگان خود را از غیرنظامیان مشخص و تمییز دهند. معمولاً بدین منظور از حمل علنی سلاح، استفاده از یونیفرم مخصوص یا بازوبند یا نصب درجات نظامی بر روی لباس استفاده می‌شود.

این تعهد در جنگهای مردمی نیز قابل اعمال است؛ به طوری که بند ۶ ماده ۴ کنوانسیون سوم به صراحت مقرر کرده که اعضای مقاومت‌های مردمی سازمان نیافته نیز باید سلاح خود را به صورت علنی حمل کنند تا بدین طریق از جمعیت غیرنظامی تفکیک و تمییز داده شوند. این قاعده از آن نظر که مخفی شدن نیروهای مبارز و رزمنده را در میان جمعیت و اهداف غیرنظامی ناممکن می‌سازد، اغلب توصیه‌های تاکتیکی چریکی در جنگهای مردمی را که متکی بر حمله غافلگیرانه و سپس گریز و مخفی شدن هستند، منتفی می‌سازد. مبنای حقوقی این الزام، تسهیل پیشگیری از حمله دشمن به اماکن و جمعیت غیرنظامی به تصور ماهیت نظامی آنهاست. در واقع؛ هدف این ماده آن است که بدین طریق، تقلیل قربانیان جنگ ممکن و میسر گردد و پیامدهای منازعه مسلحانه تنها به نیروهای رزمنده و اهداف نظامی محدود شود.

همان‌طور که گفته شد، حقوق بشردوستانه با شناسایی روشهای فنی استتار و اختفا، این اقدامات مشروع را در عملیات مخفیانه‌ای که امکان شناسایی رزمندگان از مردم عادی وجود ندارد، منع می‌کند. اما یکی از روشهای خاص جنگ چریکی در عملیات مردمی که مورد توصیه اندیشمندان نظامی غرب است، «پرهیز از سازماندهی متمرکز و نبرد آشکار» (فیش من، ۱۳۸۳، ص ۷۴) در جنگهای مردمی است. در این صورت، برای اینکه جنگهای مردمی از مزایای حقوق بین‌المللی رزمندگان بهره‌مند شوند، باید سازماندهی

جنگهای مردمی به نحوی باشد که اقدامات نظامی و عملیات مسلحانه گروههای مقاومت مردمی، رعایت موازین راجع به تفکیک رزمندگان را از غیرنظامیان تضمین کند؛ چراکه عدم رعایت این اصل توسط هر گروه یا شخصی چه در درگیریهای مسلحانه بین‌المللی یا غیر بین‌المللی، جنایت جنگی قلمداد می‌شود.

البته حقوق بشردوستانه، مجموعه‌ای از موازین «تنظیم کننده» رفتار بازیگران است بدون اینکه خود به صورت مستقیم، رفتار معینی را به عنوان رفتار جنگی به آنها عرضه کند. به همین دلیل، تعیین نوع روشهای جنگی در هر جنگی، از جمله مقاومت‌های مردمی، مقوله‌ای پویا و تابع راهبردهای نظامی است؛ اما «تدابیر منع کننده» حقوق بشردوستانه، به صورت کلان، رفتارهای جنگی ممنوعه را بیان می‌دارد. از این رو، طرفهای درگیر باید سیاستهای کلان جنگی و مخاصمه را سازگار با هنجارهای عام و کلان حقوق بشردوستانه تعیین کنند تا از تحقق مسئولیت بین‌المللی فردی برای افراد رزمنده و همچنین مسئولیت بین‌المللی دولت به خاطر اقدامات نظامی مردمی جلوگیری شود.

ب) منع استفاده از سپرهای انسانی

استفاده از سپرهای انسانی (Human Shields) بدین معنا است که از طرق مختلف، غیرنظامیان به عنوان پوششی برای تعقیب برنامه‌ها و تاکتیکهای نظامی و جنگی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ با این هدف عمدی که امنیت و مصونیت حقوقی جمعیت مذکور، موجب در امان ماندن نظامیان از آثار حمله دشمن گردد. در واقع؛ از آنجا که حمایت از غیرنظامیان یکی از اصول مهم حقوق بشردوستانه است، رزمندگان درصددند تا از مسئولیت دشمن در رعایت اصل تفکیک، به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد مصونیت افراد و اهداف نظامی خود از شمول عملیات نظامی استفاده کنند. این در حالی است که حقوق بشردوستانه این مصونیت را تنها در مورد غیرنظامیان و اهداف غیرنظامی به رسمیت شناخته است.

در این نوع از خدعه و نیرنگ، نیروهای مسلح با بهره‌گیری از اوصاف غیرنظامیان، خود را با ظاهری نمایان می‌کنند که گویی نظامی و رزمنده نیستند. هدف از این ترفند

نامشروع، نظیر پوشیدن لباس غیرنظامی و مخفی کردن سلاح، تسری عملی حمایت از غیرنظامیان به نیروهای رزمنده است؛ به طوری که نیروهای مسلح مهاجم در نگاه اول، به تصور اینکه این افراد، نظامی و رزمنده نیستند از حمله به آنها خودداری می‌کنند. گسترش دامنه این نوع نیرنگها سبب می‌شود که نیروهای مهاجم با کنار گذاشتن حمایت‌های مقرر در حقوق بشردوستانه در خصوص غیرنظامیان، به غیرنظامیان واقعی نیز حمله کنند.

ج) منع استفاده ناروا از علائم و نشانهای حمایتی

استفاده از علائم و نشانهای حمایتی در طول مخاصمه برای حمایت از رزمندگان یا تجهیزات نظامی، نمونه‌ای بارز از خدعه و نیرنگ یا فریب (perfidy) است که حقوق بشردوستانه آن را حتی یک جنایت جنگی می‌شمارد. هر گونه استفاده از علائم که صراحتاً حقوق بین‌الملل بشردوستانه آن را تجویز نکرده باشد، سوء استفاده از این علائم تلقی می‌شود. به عبارت دیگر؛ از آنجا که آزادی عمل کامل در کاربرد این علائم و نشانها ممکن است سبب کاهش منطق و غایت حمایتی نهفته در قواعد ناظر بر علائم و نشانهای مذکور گردد، شیوه و موارد استفاده مشروع از آنها صرفاً در موارد مصرح در حقوق بشردوستانه خواهد بود. (ساعد، ۱۳۸۲)

گفتنی است که بر اساس مقررات پروتکل، دو مفهوم مجزا؛ یعنی «علائم» (distinctive signals) و «نشانها» (distinctive emblems) وجود دارد. «علائم مشخصه» به هرگونه علائم الکترونیکی و مخابراتی نظیر نور چراغ، خاموش و روشن شدن چراغ (ماده ۶ ضمیمه اول پروتکل اول الحاقی)، پیام رادیویی، (ماده ۷ پروتکل اول الحاقی)، استفاده از سیستم رادار (فصل چهارم پروتکل اول الحاقی) و پیام مخابراتی (ماده ۱۶ ضمیمه اول پروتکل اول الحاقی) ... اطلاق می‌شود، در حالی که «نشان» حمایتی، نوعی وسیله مشخصه و ممیزه در اشکال هندسی است که بر روی سطوح خارجی طبیعی یا مصنوعی نظیر پرچم، سطح زمین، یا به صورت بازوبند و ... به کار می‌رود. مهم‌ترین این نشانها، نشان صلیب سرخ و هلال احمر است (مواد ۳ و ۶ ضمیمه اول از پروتکل اول الحاقی).

بر این اساس، دو نوع سوء استفاده وجود دارد: فریب به معنی استفاده از نشانهایی که به دلیل سایه یا رنگ ممکن است با نشانه‌های حمایتی اصلی مورد نظر حقوق بشردوستانه، اشتباه گرفته شوند و همچنین استفاده از علامت حمایتی به وسیله نهادها یا اشخاص غیر محقق به این استفاده (مراقبت‌های تجاری، واحد و سازمان پزشکان، سازمان‌های غیر دولتی و افراد عادی و غیره). اگر افرادی که مجاز به استفاده از این علائم می‌شوند نتوانند بر اساس قواعد مندرج در کنوانسیون و پروتکل از آن استفاده کنند، این نیز یک خدعه و نیرنگ است. (ساعد، ۱۳۸۳، ص ۸۳)

سوء استفاده از علائم برای مقاصد حمایتی در طول جنگ، سیستم حمایتی ناشی از حقوق بین‌الملل بشردوستانه را به خطر می‌اندازد. سوء استفاده از علائم حمایتی، آشکارسازی و تفکیک نظامیان از غیرنظامیان و دیدگاه عموم را تضعیف می‌کند و در نتیجه، قدرت حمایتی آن را در طول جنگ کاهش می‌دهد. به همین دلیل، دولتهای عضو کنوانسیونهای ژنو تعهد کرده‌اند تا تدابیر کیفری برای پیشگیری، رفع و مجازات سوء استفاده از علائم در زمان جنگ و همچنین زمان صلح ایجاد کنند. البته بر اساس ماده ۳۷ پروتکل اول الحاقی، خدعه و نیرنگ به صورت خودبه‌خود و ذاتاً خلاف حقوق بشردوستانه و ممنوع نیست، بلکه عملی است ترکیبی که اگر به مرگ، جراحت یا اسارت طرف متخاصم منجر شود، ممنوعه تلقی خواهد شد. (Ipsen, 1991, p. 131)

در دکتترین جنگ مردمی نیز طرز هدایت عملیات مسلحانه باید به نحوی باشد که اعضای مردمی و نیروهای منظم شرکت کننده در جنگ، تنها از علائم و نشانهایی که برای رزمندگان در حقوق داخلی و بین‌المللی تعبیه شده است، استفاده نمایند.

نتیجه‌گیری

در غیاب نیروی فوق ملی و اقتدارات عالیه فراکشوری برای قانونگذاری و اجرا در سطح جهانی (میرزایی ینگجه، ۱۳۷۳، ص ۷)، این دولتها هستند که با تحدید حاکمیت خود به نفع منافع مشترک، نظم حقوقی بین‌المللی را پایه ریزی می‌کنند. بر اساس رأی دیوان دائمی در قضیه ویمبلدون، تعهد یک دولت برای فعل یا ترک فعلی، به منزله اعراض از حق

حاکمیت نبوده، بلکه حق پذیرش این گونه تعهدات، یکی از مظاهر حاکمیت دولتهاست (wimbeldone, 1990, p. 154). با این حال، همان گونه که برخی حقوقدانان اذعان دارند، نظم عمومی بین‌المللی به منزله محیط پیرامون تمهید انعقاد معاهدات و سایر قواعد حقوقی را نباید در سایه ارادی بودن حقوق مورد بی‌توجهی قرار داد؛ زیرا همه معاهدات در چارچوب نظم عمومی بین‌المللی اعتبار می‌یابند.^۱ در چنین فضایی از حاکمیت دولت، حقوق بشردوستانه با یک سلسله قواعد کلی حمایت از قربانیان جنگی و محدود کردن سطح مخاصمات و عملیات نظامی، دکترینهای نظامی راجع به انواع جنگها را تحت الشعاع قرار داده است (Roberts, 2000, p. 673)؛ به طوری که هر دکترینی تنها در صورتی قابل قبول از نظر حقوقی است که قواعد راجع به سازماندهی نیروهای شرکت کننده در جنگ و همچنین روشها و ابزارهای جنگی مراعات گردد.

حقوق جنگ در خصوص دکترینهای نظامی تنها رویکرد سازمان دهنده دارد. تعریف و تبیین آنها به مطالعات نظامی و راهبردی بستگی دارد. با این حال، این نظم حقوقی است که با رهیافتی دستوری (نرماتیو)، بایسته‌های رفتار دولتها را در حالت جنگ ترسیم می‌کند و آنها را به متابعت از بایسته‌های مذکور فرا می‌خواند. از این جهت، با اینکه مناسبات و دیالکتیک حقوق و قدرت (لویی، ۱۳۸۱، ص ۸۳)، یک واقعیت حقوقی است، اما مشروعیت یک دکترین نظامی را نمی‌توان تنها در سایه ارزش گذاری نظامی آن ترسیم کرد، بلکه نظم نظامی، همانند نظم سیاسی و حقوقی، بخشی از نظم امنیتی و در نهایت اجتماعی است که با نگاه جامع و درک همپوشانی و مناسبات متقابل کلیه اجزای مذکور، می‌توان تفوق بر موانع حرکت اجتماع به سمت کمال مطلوب را انتظار داشت. در این میان، نظم حقوقی به عنوان بخشی مهم از این مجموعه به هم پیوسته است که باید در مطالعات نظامی و امنیتی جایگاه مهم آن شناخته و برجسته شود.

بدون شک، در مردم به عنوان اعضای اجتماعات انسانی، نیرویی نهفته است که در

۱. نظر دکتر هدایت الله فسفی بر حاشیه مقاله: نادر ساعد، «تأملی بر اصل رضایی بودن پذیرش معاهدات در آیینہ تحولات بین‌المللی خلع سلاح و کنترل تسلیحات»، مجله حقوقی، (شماره ۳۲، ۱۳۸۴)، ص ۵۵، زیرنویس ۶.

صورت تجمیع و هدایت قادر خواهد بود به عنوان راه حل مشکلات بزرگ و به ظاهر غیرقابل حل امنیتی عمل کند. به تعبیر کلازویتس، «مسلح کردن مردم به عنوان آخرین راه حل برای نجات» مرز و بوم از هرگونه تهاجم خارجی است که در راهبرد دفاع ملی باید مورد توجه جدی قرار گیرد. در اجتماعی که علقه‌های ایجاد و تحکیم همبستگی عمومی به لحاظ مکانیکی (ایستا و غیر ارادی) و دینامیک (پویا و ارادی) وجود دارد و وضعیت جمعیتی اجتماع نیز از تکثر کمی و عددی خاصی برخوردار است، کارکرد مؤثر این ظرفیتها در راستای تأمین امنیت ملی به مراتب قابل توجه است.

در هر حال، جنگهای مردمی که متکی بر ارزش‌گذاری برای پتانسیل‌های عمومی در روند دفاع ملی مقتدرانه است، فرصتهای زیادی برای افزایش ضریب امنیتی کشورها به دنبال دارد. اگر مبنای شکل‌گیری اجتماعی سیاسی، رأی و نظر مردم باشد، بدون شک اراده عمومی در حمایت از نظام سیاسی در برابر هرگونه تهدید نیز نقش آفرینی خواهد کرد. اگر تعبیر دموکراسی سیاسی و اقتصادی صحیح باشد، می‌توان توجه به ظرفیتها و توانمندی‌های عمومی ملت برای مقابله با تهدیدهای خارجی علیه تمامیت ارضی را نوعی شناسایی «دموکراسی دفاعی» تلقی کرد؛ دموکراسی‌ای که دفاع از نام سیاسی و اجزای اجتماع را یک حق و تکلیف عمومی و برخاسته از رأی و خواست ملت می‌شمارد. به تعبیر بهتر، «جنگ نه مسابقه ماشینها، بلکه رقابت اراده‌هاست» (اسکیلز، ۱۳۸۴، ص ۴۸). از این رو، حتی در صورت شکست ارتش یک کشور در برابر دشمن خارجی، هنوز «منبع بزرگی [از قدرت] وجود دارد که در صورت برانگیختن به موقع و بهره‌برداری درست از آن، می‌توان میهن را از اشغال دشمن نجات داد». (کرمی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷)

برای اینکه فرصتهای دفاعی و امنیتی نهفته در دکرین جنگهای مردمی در جنگهای آینده که حتی از احیای نبرد تمام عیار یاد می‌شود (نک به: دانلب، ۱۳۷۷، ص ۱۸۵) مطلوبیت داشته باشد، لازم است با سایر اجزای نظم اجتماعی به ویژه نظم سیاسی، امنیتی و حقوقی نیز سازگار شود. در واقع؛ شرایط شکل‌گیری و نوع تاکتیکهای قابل توجه در این جنگها الزاماً باید موازین عام حقوق جنگ را که بخشی از تعهدات بین‌المللی کشور تلقی

می‌گردد، محترم شمارد. به نظر می‌رسد توفیق در این امر، مستلزم بازبینی اندیشه‌های غیرایرانی (شرقی و غربی) راجع به جنگهای مردمی و گزینش الگویی مناسب برای کشور است؛ الگویی که تجارب دفاع همه جانبه مردمی را در طول دفاع مقدس نیز ملحوظ کرده و ساختار راهبرد دفاع همه جانبه را با بهره‌گیری از توان و بنیه دفاع ملی و استفاده از کلیه امکانات داخلی و خارجی پایه ریزی کند. تدوین راهبرد امنیت ملی یا دکترین دفاع و نظامی کشورها، تابعی از «واقعیتها و مسائل عینی در محیط امنیتی و همچنین ایده‌ها، ساختار معنایی، گفتمان حاکم بر اندیشه نخبگان و جامعه و همچنین تعریف هویت و دولت» (کریمی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰)؛ یعنی «محیط امنیتی و قابلیت دستیابی به امکانات سخت افزاری» (آذر، ۱۳۷۷، ص ۳۹) است. با این حال، هنجارهای حقوقی حاکم بر اجتماع داخلی و محیط بین‌المللی نیز بخشی لاینفک از همین استلزامات است. بر این اساس، محور تجویزی این تحقیق، لزوم در نظر گرفتن ملاحظات حقوقی در تدوین راهبردهای دفاع ملی و ترکیب این ملاحظات به عنوان بخشی از «فرایند» حاکم بر مناسبات «ساختاری» و «بازیگران» جامعه بین‌المللی است. در این صورت، رویکردی جامع و همه‌سوی می‌تواند توفیق راهبردهای دفاع ملی را تضمین کند.

منابع

۱. آذر، ادوارد و چونم ایمون (۱۳۷۷)؛ «ابعاد نرم افزاری امنیت ملی»، ترجمه گروه امنیت ملی، سیاست دفاعی، شماره ۲۲.
۲. اسکیلز، رابرت (۱۳۸۴)؛ جنگ آینده، ترجمه عبدالحمید حیدری، دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ سپاه.
۳. براون، کتلین و فرد شلی (۱۳۸۳)؛ ژئوپلتیک فراگیر، ترجمه علیرضا فرشچی و حمیدرضا رهنما، دوره عالی جنگ سپاه.
۴. جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۳)؛ مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در جهان، تهران، دوره عالی جنگ سپاه.
۵. دانلپ، چارلز (۱۳۷۷)؛ «جنگ زمینی در قرن بیست و یکم: چهار اسطوره خطرناک»، سیاست دفاعی، شماره ۲۴-۲۳ (پاییز).
۶. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۳)؛ نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، تهران، قومس.
۷. ساعد، نادر (۱۳۸۲)، «حقوق بشردوستانه و جنگ سلطه»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴۵ (زمستان).
۸. ساعد، نادر (۱۳۸۳)؛ «مقاومت مسلحانه مردمی در برابر دولت اشغالگر: مورد عراق»، راهبرد دفاعی، شماره ۳ (بهار).
۹. شریفی طراز کوهی، حسین و نادر ساعد (۱۳۸۲)؛ «ارزیابی تحلیلی تهاجم به عراق از منظر حقوق بین‌الملل»، راهبرد دفاعی، پیش شماره اول (تابستان).
۱۰. مشفق فر، ابراهیم (۱۳۸۴)؛ «کارکرد نیروهای داوطلب در برخی عرصه‌های نظامی ایران»، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۲۸-۲۷.
۱۱. کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۵)؛ نقش زور در روابط بین‌الملل، ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان، تهران، آگه.
۱۲. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)؛ «سیاست امنیتی روسیه در قبال ناتو»، راهبرد دفاعی، شماره ۳ (بهار).

۱۳. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)؛ «تحول مفهوم جنگ مردمی»، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۳۰ (بهار).
۱۴. کرمی، جهانگیر (۱۳۷۷)؛ «اندیشه جنگ مردمی کلازویتس»، سیاست دفاعی، شماره ۲۲ (بهار).
۱۵. کلاد، اینیس (۱۳۷۲)؛ ارزیابی سازمانهای بین‌المللی در قرن بیستم، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. کنعانی، محمدطاهر و همکاران (۱۳۸۵)؛ حقوق بین‌الملل بشردوستانه ناظر بر حمایت از افراد در درگیری‌های مسلحانه، تهران، کمیته ملی حقوق بشردوستانه جمعیت هلال احمر، دالاهو.
۱۷. کوچ نژاد، عباس (۱۳۷۸)؛ آشوبهای داخلی در حقوق بین‌الملل، رساله کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه تهران.
۱۸. فان کرفلند، مارتین (۱۳۸۴)؛ هنر جنگ، جنگ و اندیشه نظامی، ترجمه عبدالحمید حیدری، تهران، مرکز برنامه ریزی و تألیف کتابهای درسی ستاد مشترک سپاه.
۱۹. فیش من، جونل (۱۳۸۳)؛ «ده سال پس از اسلوا: استراتژی جنگ مردمی فلسطینی‌ها و واکنش نامناسب اسرائیل»، ترجمه محمود فیروزی، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۲۴ (پاییز).
۲۰. میرزایی ینگجه (۱۳۷۳)؛ تحول مفهوم حاکمیت دولت‌ها در سازمان ملل متحد، تهران، وزارت امور خارجه.
۲۱. روحی، نبی اله (۱۳۸۵)؛ «جنگ مردمی و دکترین دفاعی چین»، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۳۰ (بهار).
۲۲. هافمن، بروس (۱۳۸۳)؛ «شورش و ضدشورش در عراق»، ترجمه محمود فیروزی، فصلنامه مطالعات بسیج، شماره ۲۵ (زمستان).
۲۳. لویی، ورنر (۱۳۸۱)؛ «تعامل میان حقوق و سیاست بین‌الملل»، ترجمه گروه پژوهشی حقوق عمومی و بین‌الملل، مجله پژوهشهای حقوقی، شماره ۱.

۲۴. غرایاق زندی، داود (۱۳۷۸)؛ «جنگ نامتقارن: معمای قدرت و هراس»، فصلنامه

راهبرد دفاعی، شماره ۷ (بهار).

25. ICRC, "*Humanity in the Midst of War -- Fundamental Principles for Humanitarian Action*", (2001), <http://www.icrc.org/eng/ihl>.
26. ICRC (2005), "ICRC activities in the field of weapons", Official Statement. www.icrc.org/eng.
27. Ipsen, Knut (1990). "*Perfidy*", *EPIL*, Vol. 4.
28. Roberts, I, Jun. 1998, "*Implementation of the laws of war in late 20th century conflicts*", Part I, *Security Dialogue* (SAGE Publications, Oslo), vol. 29, no. 2, p. 142.
29. Roberts, Adam (2000). "*Humanitarian issues and agencies as triggers for international military action*", *International Review of the Red Cross* No. 839.
30. Sandoz, Yves (2000). "*ICRC involvement in banning or restricting the use of certain weapons*", www.icrc.org/web/eng.
31. Whitman, Bryan (2003). "*Briefing on Geneva Convention, EPW's and War Crimes*", April 7. see: United States Department of Defense News, http://www.defenselink.mil/news/Apr2003/t04072003_t407genv.html
32. *Wimbeldon case*, PCIJ (1990). *EPIL*, vol. 2.
33. www.wikipedia.org/wiki/Interdisciplinary.
34. www.wikipedia.org/wiki/People'swar.